






Children of wax

-  Southern African Folktale
-  Wiehan de Jager
-  Marzieh Mohammadian Haghighi
-  2
-  فارسی fa / English en

روزی روزگاری خنواده ای بودند که تاد زندگی می گردند.

...

Once upon a time, there lived a happy family.

آنھِ هِيچَوَقْتِ دِ هَم نَجَنگِيدَنَد. اَنھِ دَرخَنه وَ زَمِين هِي كِشَوَرزِي بَه
پَدَر وَ هَدَرِشَن كَمَك كَرَدَنَد.

...

They never fought with each other. They
helped their parents at home and in the fields.

وَلِي أَنَّهُ إِجْزَاهِ يَ نَزْدِيكَ شِدْنَ بِهَ آتَشَ رَا نَدَاشْتَنَدَ.

...

But they were not allowed to go near a fire.

آنچه مجبور بودند که تمام گره‌پاشن را در طول شب انجام دهند.
چون بدنشان از جنس موم بود.

...

They had to do all their work during the night.
Because they were made of wax!

آه یکی از پسره آرزو داشت که در زیر نور آفتاب بیرون برود.

...

But one of the boys longed to go out in the sunlight.

پک روز، دیگر نتوانست طاقت بیورد. برادرهایش به او هشدار
دادند که بیرون نرود.

...

One day the longing was too strong. His
brothers warned him...

آه ديگر خيلي دير شده بود! او در اثر آفتاب سوزان ذوب شد.

...

But it was too late! He melted in the hot sun.

بچه هي مومي خيلي هراحت شدند كه دیدند برادرشان در جلوي
چشمشان ذوب شد.

...

The wax children were so sad to see their
brother melting away.

وَلِي بَچَه ه پِك نَقْشَه كِشِيدَنَد. اَنَه گُلُوْلَه ي ذُوب شُدِه ي موم را
بِه شِكْلِ پِك پَرَنِدَه دَر اَوَرَدَنَد.

...

But they made a plan. They shaped the lump
of melted wax into a bird.

آنچه برادرانش را که به شکل پرنده درآمده بود را جلای یک کوه
بلند بردند.

...

They took their bird brother up to a high
mountain.

وَقْتِي كِيهٗ أَفْلَاحِ طُلُوعِ كَرْدِ بَرَادَرِشَن هَمِين طُورِ كِيهٗ آوَازِ مِي
خَوَانَد بِهٗ دُورِ دَسْتِ هٗ پَرُوَازِ كَرْدِ.

...

And as the sun rose, he flew away singing into
the morning light.



Global Storybooks

globalstorybooks.net

بچه هاي مومي

Children of wax

 Southern African Folktale

 Wiehan de Jager

 Marzieh Mohammadian Haghighi (fa)

